



۱۱ ستم سیستماتیک وارد بر زنان تحت نظام سرمایه‌داری

میدان دیگر مبارزه علیه ایدئولوژی سکسیستی ای، در زمینه مذهب است. در تمام جوامع طبقاتی عقاید مذهبی بوسیله کلیساهای سازماندهی شده که اغلب با رژیم پیوند خورده رشد کرده و جاودانی می‌شوند. این عقاید نقش کلیدی در تجویز و پیاده کردن ایدئولوژی ستم بر زنان هم دارند. در غرب، ادیان مسیحی و یهودی که هر دو مبتنی بر ایدئولوژی هائی بودند که ماقبل از سرمایه‌داری، و در جوامع بشریت پدرسالاری شکل گرفتند، هنوز هم پس از قرن‌ها دکتترین زبردست بودن زنان را موعظه می‌کنند. این دکتترین نتیجه‌ای عملی برای میلیون‌ها زن به بار آورده است.

قوانین کلیساهای کاتولیک علیه استفاده از راه‌های جلوگیری از بارداری و استفاده از حق سقط جنین، نمونه‌های بارزی هستند. در کشورهای امپریالیستی، این قوانین می‌توانند ایجاد مصائب و مشکلات در رابطه با بارداری‌ها و بچه‌های ناخواسته، بکنند. در کشورهای نیمه کلونیزه، این نوع بدبختی‌ها و مشکلات، بر میزان فقر موجود افزوده شده و در نتیجه ابعاد آنها وسیعتر می‌شوند.

در آمریکای لاتین، قاره‌ای که ایدئولوژی کاتولیکی بر آن غالب است، دکتترین واپسگرایی کلیسا که تحمل عقاید آزادیخواهی را ندارند، عملاً به قتل توده‌ای زنان منتهی می‌شود. زیرا که صرف منع کردن حق سقط جنین، باعث جلوگیری از سقط جنین نمی‌شود، بلکه به رونق کار غیرقانونی دکان قصاب هائی می‌انجامد که باعث مرگ بی‌مورد عده زیادی از زنان می‌گردند. هدف از ایجاد چنین قانون هائی علیه سقط جنین جز استفاده از امکانات جلوگیری از بارداری، تضمینی است برای جلوگیری از دادن حق باروری زنان به خودشان است، علاوه بر این، چون هدف از داشتن روابط جنسی تنها تولید مثل است، کلیسا به زنان می‌آموزد که داشتن روابط جنسی خارج از چهارچوب ازدواج و در ازدواج، داشتن روابط جنسی به منظور لذت بردن، ممنوع است. عقاید موهوم موجود در ادیان مسیحی و کلیمی که بطور استادانه تهیه شده‌اند، از تعالیم واپسگرایی که به زنان داده می‌شود، حمایت می‌کنند. افسانه‌های حوا، داستان زن لوت که فرمانبردار نبود در تورات، یا پرستش مریم باکره، هم ترسیم زمانی است که خدمه خانگی مردان بوده و چنانچه نافرمانی می‌کردند، مانند زن لوت، تنبیه می‌شدند. منظور اصلی از این همه عقاید مذهبی، جنبه تقدس دادن به خانواده و ساختار آن بر محور تسلط مرد، بوده است. خصلت خانواده در جوامع

طبقاتی مختلف تغییر کرده و مذهب این تغییرات را با دکتترین خود منعکس کرده است.

اما محتوی واپسگری آموزشی‌های دینی در باره زنان و خانواده از نظر کیفی همچنان باقی مانده است. این آموزشی‌ها در واقع تجلی بارزی از تمایل گذشته مرده به لنگر انداختن بر روی زمان حاضر زنده است.

این امر حتی زمانی که ایدئولوژی مذهبی سعی در فراهم آوردن تجملات رهائی بخش میکند، نیز مصداق دارد. مانند تغییراتی که در درون کلیسا کاتولیک در زمینه علوم الهیات آزادی بخش، بالاخص در امریکای لاتین ملاحظه میکنیم. این علوم، بر علیه خشونت‌های به حق در مقابل ستم امپریالیستی، باز هم بر سر مسائل اجتماعی کلیدی در باره زنان، برخوردی واپسگرا نموده و بندهای خود را با کلیسا حفظ می‌نماید. مذاهب بطورکلی دیدگاهی واپسگر نسبت به پیشرفت انسان و بطور خاص نسبت رهائی زنان از ستم و تساوی حقوق آنان با مردان، دارند زیرا که همه مذاهب تکیه بر اعمال شخصی داشته و مسئولیت اعمال انسان را به قدرتی فراسوی خود انسان می‌سپارند و بدین ترتیب تکیه بر حس بی‌قدرت و ضعیف بودن انسان را تقویت می‌کرده و در نتیجه امکان استقلال داشتن و متکی به نفس بودن را از انسان می‌گیرند. حتی مذاهب شرقی نیز از این امر مستثنی نیستند و از نظر کیفی با مذاهب غربی فرقی ندارند. مذاهب هندی، بودا و اسلام با وجود تفاوت هائی که با مذاهب مسیحی و کلیمی دارند، اما باز هم مانند همه مذاهب، جهت توجیه نظم موجود، بوسیله انسان اختراع شده و برای زن نقشی زبردست در اجتماع و خانواده تعیین می‌کنند. امروزه دین اسلام در جبهه مقدم ضد انقلاب علیه زنان آفریقای شمالی و خاور نزدیک قرار دارد. رفتاری که همچون کالا با زنان در افغانستان می‌شود و هنوز هم در میان قبایل شورشی اسلامی آنجا، قیمت گذاشتن بر روی عروس (مهریه) متداول است و در جمهوری اسلامی ایران تحت عنوان «غرب زدائی»، اجرا قوانین اسلامی در رابطه با رعایت حجاب و مجازات در برابر زنا مجدداً معمول گشته است، همه نشان دهنده خطرانی است که در اسلام زنان را تهدید می‌کنند. هیچ میزانی از قدرت کلام علیه امپریالیسم و یا هیچ میزانی از حرف و شعار تو خالی در باره احترامی که اسلام برای زنان قائل است، نمی‌تواند تاثیر مخروب آنرا بر روی زندگی زنان پنهان کند.

مارکسیست‌ها موظف هستند که با جریانات سازماندهی شده مذهب بجنگند، در حالیکه به حقوق فردی انسانها در انتخاب دین و آیین پرستش، احترام می‌گذارند. ما نمی‌توانیم به مذهب به عنوان چیزی صرفاً خصوصی نگاه کنیم. ما برای رهائی از جنگال ایدئولوژی مذهبی باید با استفاده از تبلیغات ماتریلیستی مبارزاتی، به کمپین بپردازیم. ما با کوشش کلیسا در حفظ کنترل بر زندگی خصوصی مردم جنگیده و در این راه از برنامه هائی مانند آموزش غیر مذهبی مسائل جنسی، حق سقط جنین و حق استفاده از روش‌های جلوگیری از بارداری و مانند اینها حمایت می‌کنیم. ما در حقیقت، برای به عمل در آوردن واقعی این خواسته ابتدائی و دموکراتیک بورژوازی یعنی جدائی همه کلیساهای از همه دولت

بقیه از صفحه ۱۱

ها مبارزه می کنیم.

۱۲

ستم وارد بر زنان طبقات مختلف، اشکال متفاوت دارند. برای زنان طبقه حاکم و بعضی از زنان که مشاغل حرفه ای خاص دارند، خیلی از جوانب زندگی که در گذشته از آنها سلب شده بودمانند مقام های مدیریت و امکان کسب مشاغل حرفه ای و غیره - حالا بر روی آنها باز می باشند. آنها حتی امکان خریدن بعضی از "آزادی ها" را در رابطه با کارهای خانه، با استخدام زنان کارگر دارند. زنان کارگر در خانه های این زنان، ضمن انجام کلیه امور خانه، بچه ها را نیز نگهداری می کنند. برای زنان ثروتمندی که صاحب خانواده می شوند، این امر باعث میشود که آنها همچون اجداد اشراف زاده خود، همواره بی فایده باقی بمانند.

این بدین معنی نیست که آنها با مردان طبقه خود برابر شده اند. آنها هنوز هم از خیلی از حقوق خود در برابر قوانین ارث و مالکیت محروم بوده و نقش آنها در خانواده اساساً به همان شکل سابق خود یعنی در خدمت شوهر بودن و مرهون مردان خانواده که رئیس خانواده می باشند، بودن، باقی است. از این نظر، زنان طبقه حاکم را نمی توان رها شده از ستم جنسی دانست. آنها همچنان بخش غیر مولد طبقه حاکم باقی مانده و اغلب نقش کلیدی در ترویج عقاید مدافع زیردست بودن زن را داشته و از طریق کار در کلیسا و امور خیریه یا به صرف تعلقشان به خانواده های طبقه حاکم یا سلطنتی، نقش زن نمونه را در چهارچوب همین عقاید برای طبقه کارگر بازی می کنند.

وضعیت زنان اقشار سنتی خرده بورژوازی (مانند آنان که در کار صنایع دستی، کشاورزی و فروشنده گی هستند) بطور کلی فرق می کند. اقشار این طبقه بسیار گسترده اند، اما برای خیلی ها استثمار اجتماعی و ستم جنسی منطوق می شود با روابط شخصی بین زن و مرد. این زنان اغلب بطور مستقیم بوسیله شرکت های خصوصی خانوادگیشان استثمار شده و همزمان مسئولیت امور خانه را برای شوهر و بچه های خود بعهده دارند. این ساختار خانوادگی مستبد سنتی تا به امروز نیز خود را بدون هیچ تخطی و مشکلی حفظ نموده است. اقلیت کمی از این زنان که با استثمار و ستم چند جانبه روبرو هستند، با استفاده از استانداردهای بالای زندگی، قادرند از میزان این نوع استثمار و ستم، در مقایسه با زنان کارگر، بکاهند.

برای زنان طبقه متوسط که به مشاغل حرفه ای اشتغال دارند، بهبود امکانات دسترسی به تحصیل، کسب حرفه و حق مالکیت، شرایط را برای این قشر از زنان بهتر کرده است. در کشورهای امپریالیستی، امکانات بهتر برای دسترسی به روش های مختلف جلوگیری از بارداری و سقط جنین به روش های بی خطرتر، به میزان کنترل بارداری این زنان افزوده و اجازه می دهد که ضمن حفظ شغل خود از روابط شخصی و جنسی نیز بر خوردار باشند. البته این تغییراتی است که برای نسل های حاضر پیش آمده و در گذشته وجود نداشته است. علاوه بر این، برای این قشر از زنان، در آمدشان اجازه می دهد که

از خدمات زنان دیگر در امور خانه و نگهداری از بچه ها استفاده کنند.

اما تساوی حقوق ظاهری آنها، نهایتاً باعث رهایی آنها از ستمی که به زنان وارد می شود، نشده است. زنان هنوز هم در اقلیت بسیار در رابطه با مشاغل حرفه ای رده بالا می باشند. ارتقاء شغلی زنان به خاطر داشتن روسای مرد بسیار مشکل است و کار آنها هیچ وقت به اندازه کافی انعطاف پذیر نیستند که به آنها امکان گرفتن مرخصی کوتاه مدت لازم جهت بچه دار شدن با حفظ حقوق و رتبه، بدهد.

در خانواده زنان « طبقه متوسط » هنوز هم تحت تسلط شوهران قرار داشته حتی هنوز هم مورد سوءاستفاده و صدمه بدنی و جنسی قرار می گیرند. آنان، مانند خواهران واقعی بورژوازی خود، در مقایسه با بیشتر زنان طبقه کارگر، میتواند از خیلی جهات از میزان این ستم بکاهند، زیرا که آنها نیز میتوانند با استفاده از امکانات اقتصادشان، خود را از خیلی زحمات و حتی خشونت ها برهانند.

لذا شرایط برای کسب حقوق و تخصص بهتر در میان طبقه متوسط و خرده بورژوا در رابطه با ساختار خانواده، ایدئولوژی، الگوهای اجتماعی و سطح زندگی نقش با اهمیتی پیدا می کند.

در انتهای دیگر این خط، در میان پرولتاریا لمپن، در میان آنان که دوران های میدی بیکاری می کشند و در میان طبقه کارگر، آنان که به حد نهایت استثمار شده و به حد نهایت حلقه به گردنشان تنگ شده است، خودفروشی، پاشیده شدن خانواده، خشونت و ارتکاب به جرایم مختلف از جمله چهره های روزمره ستم بر زنان را جلوه گر می سازند. برای توده عظیم زنان طبقه کارگر که شامل خیلی از زنان با کارهای غیر تخصصی شده و خود را جزو طبقه متوسط می دانند به دلیل اینکه کارهای آنها دستی و بدنی نیست (مانند کارمندان، آموزگاران و پرستاران و غیره) ستم وارده اشکال دیگری می یابد. اکثریت این زنان باید کار در یک کارخانه و یا دفتر را با کار اصلی خود یعنی رسیدگی به خانه و بچه ها ادغام کنند.

این دو شیفت کار می تواند بسیار طاقت فرسا باشد، بخصوص برای آنان که شیفت شب کار می کنند و روزها در خانه باز هم باید به امور خانه و غذا درست کردن برسند. لاجرم به کم خوابی و نداشتن اوقات فراغت دچار می شوند. زنان کارگر به ندرت امکانات لازم و مناسب را برای نگهداری از کودکان خود دارند (و از امکانات داشتن پرستار بچه مانند زنان بورژوا و آنان که مشاغل حرفه ای دارند، برخوردار نیستند). دستمزد ناچیز و نداشتن امنیت شغلی نیز باعث می شود که این زنان از نظر اقتصادی مدام وابسته به شوهران خود باشند.

البته با افزایش تعداد زنانی که دستمزدی مستقل دارند، داشتن استقلال مالی نیز شانس بیشتری وجود دارد. اما این استقلال بدان اندازه نیست که اگر زنی خواست شوهرش را ترک کند و از او جدا شود، بتواند اینکار را براحتی و بدون دغدغه خیال در مورد مسائل مادی و یافتن مکانی برای اسکان خود و بچه هایش، انجام دهد. این مسئله برای زنانی که

خشونت های سیستماتیک بر زنان می باشند، نه شوهران. بنابراین، ما بر روی مسئله خشونت نسبت به زنان در کشورهای امپریالیستی تکیه خاصی، مانند فمینیست ها، نمی کنیم، به این نحو که بگوییم وجود قدرت مردانه است که خشونت های سیستماتیک مردانه را هم به همراه دارد.

خشونت چیزی نیست که جزو خصلت مردانه باشد که انسان آنرا به ارث ببرد. قبول آن به عنوان یک واقعیت، در حقیقت روی دیگر همان سکه ایست که در ایدئولوژی واپسگرایی زن را بی شک ضعیف و همچون جسمی کاملاً پاسبی و بی اراده تصویر می کنند. در حالیکه زنان، بعنوان جگجویان طبقه خود در سطح جهان، از نیکاراگوئه در دوران انقلاب علیه " سوموزا " گرفته تا انگلستان، در طول اعتصابات ۸۵-۱۹۸۴ معدنچیان، ثابت کرده اند که قدرت جنگ بدنی را علیه عاملان اصلی ستمی که برایشان وارد می شود، یعنی نظام های سرمایه داری و حکام آن، دارند.

ادامه دا...

وابسته به دریافت کمک هزینه های دولتی هستند (در کلیه کشورهای امپریالیستی بر این اعتقاد مثبتی است که خانواده، واحد است متشکل از مرد در رأس آن و زن و بچه ها به عنوان وابستگان آن)، بیشتر صدق می کند. نتیجتاً کمک هزینه ها اغلب فقط به شوهران پرداخت می شوند. زنان تنها اغلب در گرفتن این کمک هزینه و تهیه محل اسکان به مشکل برخورد می کنند.

زنان دهقان جوامع تحت کنترل امپریالیسم که تعدادشان به میلیون ها می رسد، تحت ستم فوق العاده بسر می برند. به این نظریه که زنان دهقان کشورهای امریکای لاتین با زنان طبقه حاکم در سطح جهان، یک وجه مشترک اساسی دارند، در واقع می توان خندید.

ستمی که زنان دهقان، بویژه زنان دهقان فقیر از آن رنج می برند، چند بعدی و گوناگون است. از جمله وظایف شغلی زنان دهقان، نگهداری از محصولات، دام ها، رسیدگی به امور خانه، مدیریت بودجه خانواده و بردن محصول به بازار برای فروش و خرید کالاها و مایحتاج خانواده برای ادامه زندگی است. علاوه بر این، کارهای تمام نشدنی خانه و باردار شیر دادن بچه ها به روشنی ابعاد ستمی را که چنین زن متحمل میشوند، آشکار می سازد. زنان دهقان، در حقیقت - بیشتر از دیگر انواع خدمه، "الاغ باربر تاریخ" بوده اند.

زنان طبقه کارگر هم در خانه مورد سوء استفاده و خشونت آمیز در روابط جنسی خود قرار می گیرند و هم در محل کار بوسیله مردان تهدید و اذیت جنسی می شوند. البته این بدین معنی نیست که فقط زنان طبقه کارگر هستند که مورد اهانت های فیزیکی و جنسی قرار می گیرند، بلکه این زنان کمتر از همه امکان رها ساختن خود را دارند. زیرا که وضعیت اقتصادی آنها این اجازه را به آنها نمی دهد. مثلاً اکثر آنها به خاطر مشکلات مالی نمی توانند شوهران را رها کنند و یا از محل کار خود دست بکشند و یا در کوچه و خیابان با اتومبیل های خود رفت و آمد کنند تا در مقابل تجاوزات خیابانی وسیله ای برای محافظت خود داشته باشند و نظیر اینها.

البته ما در اینجا سعی نداریم که مسئله خشونت بی رحمانه مردان نسبت به زنان را که بطور سیستماتیک پیاده می شود، با بر خوردهای خشونت آمیزی که گاه به گاه در خانواده رخ داده و ناشی از فشارهای روزانه جامعه سرمایه داری است، یکی کرده (یا تأثیرات نظام سرمایه داری بر روی خانواده را فراموش کنیم) و دومی را ببخشیم. این رفتارهای خشن و بی رحمانه در خانه، هر چند برای آنان که باین خشونت ها مواجه می شوند، آزاردهنده باشد، باز هم باید در چهارچوب خود بررسی شود. این خشونت ها نه نشان دهنده " قدرت مردانه " و نه وسیله ای برای حفظ آن است. بلکه ناشی از احساس عجز و درماندگی در زندگی روزانه تحت نظام سرمایه داری است که به انسان احساس بدبختی و بی ارزشی می دهد. لذا آنرا نمی توان با خشونت های سیستماتیک مقایسه کرد، بویژه با آن خشونت هایی که در دیکتاتوری های کشورهای نیمه کلونیزه بر زنان و مردان روا داشته می شود که به منظور حفظ بورژوازی نیمه کلونیزه این کشورها و سروران امپریالیست آنها، طرح و پیاده می گردند. لذا در این کشورها، حکام دیکتاتور هستند. که عاملان اصلی



۱۳ ستم سیستماتیک وارد بر زنان تحت نظام سرمایه‌داری

رابطه بین زن و مرد در طبقه کارگر نیز با بقیه فرق دارد. برای طبقه کارگر، خانواده اغلب به عنوان آخرین پناهگاه باقی میماند. آنجا که نظام سرمایه داری دیگر قادر به تأمین رفاه اجتماعی بدانگونه که به نیازهای تک تک افراد اجتماع رسیدگی شود، نیست. برای زنان و مردان طبقه کارگر، خانواده در واقع تنها جایی است که در آن می توانند معاشرت داشته باشند و یا احساس حمایت شدن و عشق کنند. در نتیجه محل حمایت کلیه افراد طبقه کارگر، اعم از زن و مرد در خانه قرار دارد. بر خلاف وضعیت زنان بورژوا و زنانی که مشاغل حرفه ای دارند، برای زنان طبقه کارگر، ریشه و اساس مسائل در وجود شوهران و یا مردان طبقه کارگر، نهفته نیست. برای زنان طبقه حاکم، این طبقه خودشان است که باعث این نابرابری و زیر دست قرار گرفتن می شود. در واقع موانعی که این مردان ایجاد می کنند، جلوی یک تساوی حقوق حقیقی را می گیرد.

اما برای زنان طبقه کارگر، این مردان طبقه کارگر نیستند که "دشمن" آنها هستند، بلکه این نظام سرمایه داری است، یعنی طبقه حاکم، اعم از مرد یا زن، که بوجود آورنده استثمار و ستم موجود بر زنان طبقه کارگر میباشد.

این امر به روشنی در مبارزات مشترک زنان و مردان متظاهر می شود. مانند زمانی که زنان برای حمایت از شوهرانشان به فعالیت های محلی می پردازند (کارگران معادن قلع بولیوی و کارگران معادن زغال سنگ انگلستان دو نمونه بارز از این امر می باشند). برای این زنان و مردان در حقیقت دشمنان اصلی صاحبکاران میباشند.

اما البته این نکته نیز درست است که کارگران مرد عموماً هم حقوق بهتر و هم شرایط کاری بهتری دارند. آنها علاوه بر این، از این مزایا نیز برخوردار هستند که زنان، بیشتر کارهای سخت و نامطلوب خانه را بعهده گرفته و پس از کار بیرون از خانه، به این امور نیز میپردازند. ساختار خانواده، تسلط مردانه در خانواده و وجود ایدئولوژی بورژوازی شدید و غالب که سبب ادامه این وضع نیز می شود، نهایتاً رفتار مردان را به جهتی سوق می دهد که مستقیماً بر زنان ستم وارد می آورند. این مردان برای مثال از دادن کنترل بر روی زندگی مشترکشان به زنانشان امتناع میکنند و میخواهند خود تعیین کننده میزان مصرف دستمزدشان برای مخارج خانه باشند. در بعضی موارد نیز بطور بسیار خشنونت آمیزی از نظر بدنی و جنسی به زنان خود و دیگر زنان حمله میکنند.

این مسئله باعث جدائی و انشعاب در طبقه کارگر و خود، منجر به ضعیف شدن قدرت به القوه این طبقه میگردد. ابعاد وخیم این

امر به جایی رسیده که حتی دیده شده که کارگران مرد، خود را سازماندهی داده و کوشش کرده اند تا مانع کار زنان در بعضی از رشته های کاری گردند، بویژه در رشته هائی مانند صنایع دستی و کارهایی که نیاز به مهارت دارند و یا سعی در لطمه زدن به اعتصابات زنان برای دریافت دستمزد مساوی نموده اند. این قبیل کارگران مرد معتقد هستند که وجود کارگران زن تهدیدی است برای دستمزدها و شرایط کاری آنان و بنابراین در مقابل زنان برخورد هائی واپسگرایانه کرده و در راه مبارزات آنان موانع و مشکلات ایجاد میکنند. لذا در این شکی نیست که مردان از قبایل ستمی که بر زنان وارد میشود، سود مادی میبرند. اما این سودها یا جنبه دوره ای دارند (مانند مرد و سرور خانواده شدن)، یا جنبه گذرا (مانند زمانی که امکان یافتن بعضی شغل ها میروند)، یا از جنبه تاریخی آن، بی اهمیت (مثل نداشتن اجبار در انجام کارهای خانگی).

با ایدئولوژی طرفدار تسلط مردانه که بشکل مردسالاری اغلب در درون طبقه کارگر وجود دارد و متکی به امتیازات مادی ای است که کارگران مرد برخوردارند و گاهی نیز برای آن امتیازات مبارزه می کنند، حزب انقلابی و جنبش توده ای زنان پرولتاریا میباید بدون تردید و بطور دائمی مبارزه کنند. اما بهرحال، این امتیازات مادی مردان، وسیله ای برای استثمار اقتصادی زنان نیست. آنها تعیین کننده و کنترل کننده میوه حاصل از زحمت خانگی زنان نیستند. در مقایسه با امتیازات نسبی کارگران مرد، زنان زیان هائی را نیز چه در خانه و در چه در محل کار متحمل میشوند که ناشی از وسعت بی اندازه ستم اجتماعی ای است که بر زنان وارد میاید. این تقسیم و دوگانگی که در درون طبقه کارگر بر اثر آوردن ستم بر زنان، بوجود میاید، کل طبقه کارگر را ضعیف و در مقابل حملات اقتصادی، اجتماعی و سیاسی صاحبکاران، آسیب پذیرتر میکند؛ امکان سرنگون کردن نظامی که هم تمام کارگران را استثمار میکند و هم ستم اجتماعی بر زنان وارد میآورد، در حقیقت از بین میروند.

از اینرو، امتیازات مردانه در این میان تعیین کننده نیستند و این معنی را نمیدهند که مردان از ستمی که بر زنان وارد میشود، استفاده ای تاریخی برده اند. همانطور وضعیت بهتر بعضی از کارگران در برابر برخی دیگر، به این معنی نیست که آنها در منافع تاریخی سرمایه داری، سهمی داشته اند.

بر عکس کارگران مرد، بطور تاریخی همیشه خواهان سرنگونی سرمایه داری بوده و از این طریق خواهان نابودی ریشه های اصلی ستم اجتماعی بر زنان هم بوده اند. بدینسان، کارگران مرد، متحدان اصلی و واقعی زنان طبقه کارگر، در عمل و در جنگ علیه ستم و استثمار میشوند. جدائی آنان، در حقیقت باعث ضعیف شدن طبقه کارگر میگردد که نیاز به این اتحاد برای از بین بردن سیستمی را دارد که هم ستمگر است و هم استثمارگر.

آنچه که طبقه کارگر مرد بدنال رهائی نهائی زنان از قید خانواده - یعنی آنگاه که مسئولیت خدمات، اجتماعی میشود، آزادی روابط، آزادی در روابط جنسی محترم شناخته شده و اقتصاد سوسیالیستی بر قرار باشد - بدست می آورد، نشانگر آنست که موقعیت قبلی آن نه تنها موقعیتی بهتر و سودمندتر نبوده، بلکه آنچه که عامل ستم بر زنان بوده، عامل زجر و بدبختی مردان طبقه کارگر نیز بوده است. دید موجود بر مزایائی که این مردان بر زنان دارند، آنان را به این اعتقاد غلط میکشد که فکر کنند که با شرکت در وارد آوردن ستم بر زنان، میتوانند بهترین موقعیت را برای خود درست کنند.